

عوامل تربیت: محبت، تقویت حس حقیقت جویی، مراقبه و محاسبه

که از جمله مسائلی که در مورد تعلیم و تربیت اسلامی مطرح است مسئله محبت و نقطه مقابل آن، خشونت است. البته نقطه مقابل محبت معمولاً بغض است ولی اثر محبت، احسان و نرمی است و اثر بغض، خشونت و سخنگیری. می دانیم که بعضی ها به چشم انتقاد به این تعلیم و تربیت اسلامی نگریسته و گفته اند که در اسلام آن چنان که باید و به قدر کافی روی مسئله محبت و اثرش که نرمی و احسان است تکیه نشده است و اگر در اسلام مسئله محبت به انسان ها و مسئله احسان به انسان ها و نرمش در مقابل انسان ها مطرح است، در مقابل مسئله دشمن داشتن انسان ها و خشونت به خرج دادن و به یک معنا بدی کردن هم مطرح است. باز می دانیم که آن ها که زیاد روی محبت تکیه می کنند مسیحی ها و کشیش های مسیحی هستند. این ها خیلی دم از محبت می زنند و می گویند عیسای مسیح تنها به محبت دعوت می کرد؛ در محبت هم استثنا نمی کرد میان این که افرادی که باید به آن ها محبت بشود خداپرست باشند یا نباشند، پیرو عیسی باشند یا نباشند، بلکه می گفت به همه محبت کنید. در یکی از کتاب های تاریخ ادیان - و شاید در یک مقاله ای که ترجمه شده بود - خواندم که یک جمله است که در همه ادیان بزرگ دنیا آمده است و متحد المال همه ادیان است؛ در مسیحیت هست، در دین یهود هست، در دین زردشت هست، در دین اسلام هست، در دین بودا هست و آن این است که « برای دیگران همان را دوست بدار که برای خود دوست می داری، و همان را دشمن بدار که برای خود دشمن می داری » که ما به این مضمون در اسلام زیاد داریم، مانند احب للناس ما تحب لنفسک و اگره لهم ما تکره لنفسک.

این دستور که در اسلام نیز هست، یک دستور کلی و مطلق است. حال آیا اسلام در این قاعده عمومی، استثنایی آورده است و در ادیان دیگر استثنایی نیست؟ در مسیحیت استثنایی نیست ولی در اسلام استثناست؟ که در واقع اسلام می گوید برای مردم دوست بدار آنچه را که برای خود دوست می داری مگر بعضی از مردم؟ یا برای مردم دوست بدار آنچه را که برای خود دوست می داری مگر در بعضی از امور؟

آیا در اسلام استثنایی هست؟ یا نه، آنچه در اسلام با مسیحیت اختلاف هست، در تفسیر محبت است نه در این اصل کلی؟

دو نوع محبت!

ما از همین جمله ای که می گویند متحدالمال همه ادیان است شروع می کنیم. آیا دوست داشتن چیزی برای خود، همیشه منطقی است؟ ممکن است بگویید: اصلاً ما به این مطلب ایراد داریم، زیرا می گوید برای دیگران همان را دوست بدار که برای خود دوست می داری. ممکن است انسان برای خودش چیزی را دوست بدارد که نباید دوست بدارد؛ یعنی مسئله محبوب و مطبوع بودن یک چیز برای انسان غیر از مسئله مصلحت بودن آن چیز برای انسان است. اگر یک کسی بیماری قند دارد و عسل برایش بد است ولی خودش عسل را دوست دارد، به او بگویند چون تو عسل را برای خودت دوست داری با اینکه برایت بد است، برای همه مردم دوست بدار حتی برای کسانی که برای آنها هم بد است. آیا مقصود چنین چیزی است؟ یا این که نه، این جا محبت، محبت عاقلانه و منطقی است که مساوی با مصلحت است، و مقصود این است که از نظر آنچه که واقعا خیر و سعادت است، همین طور که همیشه خیر و سعادت خودت را

می خواهی، خیر و سعادت عموم مردم را نیز بخواه. خیر و سعادت مردم را خواستن، با این محبتی که ما عموماً می گوئیم و مسیحیها می گویند، با محبت ظاهری یعنی کاری کردن که طرف خوشش بیاید، متفاوت است.

مثلاً مادر و پدری به فرزند خودشان محبت دارند، خیر و سعادت او را می خواهند. این خواستن خیر و سعادت فرزند، دو جور ممکن است تجلی داشته باشد: پدر و مادرهای نادان که بچه شان را دوست دارند و می خواهند به او محبت کنند، مقیاس محبت کردنشان این است که این بچه چه را می خواهد، همان را به او بدهیم؛ یعنی محبتشان به این شکل ظهور می کند که این بچه چه را دوست دارد، هرچه را که او دوست دارد همان را به او بدهیم و هرچه را که این بچه دوست ندارد و دشمن دارد آن را به او ندهیم. فلان غذا را بچه دوست دارد، من هم بچه ام را دوست دارم و نمی توانم او چیزی را دوست داشته باشد و به او ندهم. اما یک دواپی را، یک آمپولی را که این بچه اساساً دشمن دارد و نمی خواهد، من هم چون بچه ام را دوست دارم بگویم چون بچه ام نمی خواهد من هرگز او را ناراحت نمی کنم.

این یک گونه محبت کردن است. و گونه دیگر، محبت مقرون به منطق است، یعنی محبت موافق با مصلحت که شامل زمان حال و زمان استقبال هردو می شود. آن محبتی که واقعا احسان و محبت است، ممکن است مطابق خوشایند این بچه باشد و ممکن است مطابق خوشایند او نباشد.

پس اگر ما بخواهیم این دستور کلی را که در همه ادیان آمده است این جور تفسیر کنیم که واقعا مقصود همه ادیان از محبت کردن همین بوده که با مردم به گونه ای رفتار کنید که آن ها دوست می دارند و به عبارت دیگر همیشه با مردم طوری رفتار کنید که مردم دوست دارند شما با آنها آن طور رفتار کنید، در این صورت باید بگوئیم این دستور ادیان – العیاذ بالله – یک دستور غلطی است، در همه ادیان این دستور غلط بوده. محبت کردن و احسان نمودن و خیر رساندن به افراد و به جامعه نمی تواند بر این مقیاس باشد که اینها چه را دوست دارند. این مثل را مکرر گفته ایم: طبق این منطق باید بگوئیم که اداره رادیو این عمل را خیلی به اصطلاح منطقی و درست انجام می دهد؛ همیشه از مردم می پرسد که شما چی دوست دارید که من همان چیزی را که شما دوست دارید پخش کنم، هر صفحه ای را که شما دوست دارید همان را بگذارم. ممکن است اکثریت مردم چیزی را دوست داشته باشند که وقتی آن را بگذاری، آن ها را بیشتر به بدبختی و فساد بکشاند. ولی او اگر می خواهد محبتش محبت واقعی باشد نباید تابع آمار باشد که اغلب بچه ها، جوانها، پسرها و دخترها هستند که تقاضا می کنند فلان صفحه را بگذار. بعد هم می گوید: ما در خدمت مردم هستیم، ما داریم به مردم خدمت می کنیم، هرچه دلشان می خواهد همان را می گذاریم. نه، موافق میل رفتار کردن غیر از مطابق مصلحت رفتار کردن است. آن پدر و مادر هم محبت عمیق و عاقلانه و منطقی شان نمی تواند محدود باشد به خواست فرزند و به زمان حال؛ آینده را هم باید در نظر بگیرند.

مصلحت جمع مقدم بر مصلح فرد است

به علاوه، یک وقت هست پای فرد در میان است و یک وقت هست پای جمع در میان است. باز مثال به همان پدر و مادر می زنیم که چند پسر و دختر در خانه شان هست و همه را هم دوست دارند. یکی از این بچه ها نسبت به افراد دیگر متعددی و متجاوز است. پدر و مادر، تنها این بچه را دوست ندارند که بگویند مطابق میل او رفتار می-کنیم. اگر میل هم مقیاس باشد، میل افراد دیگر را نیز باید در نظر بگیرند؛ یعنی آن کسی که می خواهد از روی کمال محبت

با بچه های خودش رفتار کند ، گذشته از اینکه میل نباید مقیاس باشد بلکه مصلحت باید مقیاس باشد، همچنین مصلحت جمع باید مقیاس باشد نه مصلحت فرد. و چقدر موارد ما می بینیم که مصلحت جمع با مصلحت فرد جور در نمی آید؛ یعنی اگر مصلحت یک فرد را در نظر بگیریم ، مصلحت افراد دیگر و بلکه مصلحت آن سازمان و جامعه ای که این فرد جزء آن است از بین می رود و در نهایت، خود آن فرد هم صدمه می بیند .این است که در مواردی مصلحت فرد فدای مصلحت جامعه می شود. و از اینجاست که در مواردی خود محبت – که گفتیم ریشه اش قصد خیر و احسان داشتن است – ایجاب می کند عدم نرمی را، ایجاب می کند خشونت را، ایجاب می کند حداکثر آنچه را که طرف آن را برای خودش بدی تلقی می کند مثلاً اعدام را، آنجا که پای مصلحت جمع در میان است .

انسان دوستی

یک مطلب دیگر را هم این جا باید عرض بکنیم و آن این است: می گویند « انسان دوستی». البته سخن درستی است، ولی این مطلب باید شکافته شود. به قول طلبه ها انسان در « انسان دوستی» انسان بماهو انسان است؛ یعنی انسان را از آن جهت که انسان است باید دوست داشت، و به اصطلاح امروز انسان با ارزش های انسانی .یک وقت ما در تعریف انسان می گوئیم: یک حیوان یک سر و دو گوش مستقیم القامه که حرف هم می زند. اگر انسان این است، چومبه همان قدر انسان است که لومومبا انسان بوده ،آنهايي که خواستند عیسی را به دار بکشند همان قدر انسانند که خود عیسی؛ آنها هم مثل عیسی حرف می زدند و از این جهات فرقی با او نداشتند.

یک وقت می گوئیم « انسانم یعنی این هیكل خاص که در همهٔ این افراد مشترک است» و انسان را دوست داشته باشیم یعنی هرکسی را که از نسل آدم هست دوست داشته باشیم و خلاصه منظور از انسان، انسان زیست شناسی است، آن که زیست شناسی او را انسان می داند. آیا مقصود این است؟ یا نه، مقصود انسان بما هو انسان است؛ یعنی انسان به خاطر ارزشهای انسانی، به خاطر انسانیت، و انسان دوستی یعنی انسانیت دوستی. اینجاست که وقتی چومبه و لومومبا را کنار همدیگر می گذاریم، دو نوع از آب درمی آیند: این یک چیز از آب درمی آید، آن چیز دیگر؛ یعنی ممکن است این یک انسان از آب در بیاید، یک انسان درست با ارزشهای انسانی، و آن نه تنها یک انسان نباشد بلکه حیوان هم نباشد و به تعبیر قرآن از حیوان هم چند درجه پایین تر باشد. انسان را باید دوست داشت به خاطر انسانیت نه به خاطر همین هیكلش، و به عبارت دیگر انسانیت را باید دوست داشت.

حال اگر انسانی ضد انسان و ضد انسانیت شد، مانع راه انسانهای دیگر و مانع تکامل انسانهای دیگر شد، آیا باز ما باید این انسان را که در واقع اسمش انسان است و در معنا انسان نیست (و به تعبیر امیرالمؤمنین: الصورة صورة انسان و القلب قلب حیوان ظاهر، ظاهر انسان و باطن، باطن یک حیوان) دوست بداریم؟ آیا به نام انسان دوستی باید به انسانیت خیانت کنیم و با انسانیت دشمنی بورزیم؟!

پس گذشته از این مسئله که محبت صرفا رعایت میل ها نیست بلکه عبارت است از رعایت مصلحت و خیر و سعادت طرف، و گذشته از اینکه مصلحت فرد به تنهایی نمی تواند مقیاس باشد بلکه مصلحت جمع باید در نظر گرفته شود، اساسا مسئلهٔ انسان دوستی مسئلهٔ انسانیت دوستی است، و الا اگر مراد از «انسان» انسان به معنای همین جنس و انسان زیست شناسی باشد، از نظر زیست شناسی فرقی بین انسان و حیوان نیست. چرا ما گوسفندها را به اندازهٔ انسانها دوست نداشته باشیم؟ چرا اسبها و الاغها را به اندازهٔ انسانها دوست نداشته باشیم؟ او یک جاندار است، این هم

یک جاندار است. اگر ملاک، جاننداری و ادراک لذت و الم است و «میازار موری که دانه کش است» این در انسان همان مقدار است که در اسب و الاغ.

پس مسئله باید به انسانیت دوستی برگردد. وقتی که انسان دوستی معنایش انسانیت دوستی شد و انسانیت دوستی هم معنایش رعایت مصالح انسانی (و نه تنها رعایت میلها) شد، معلوم می شود که این تفسیر از دستور محبت به انسانها - که قطع نظر از همه چیز، فقط طوری رفتار کردن که این خوشش بیاید و آن دوست داشته باشد - یک منطق غلطی است، بلکه محبت منطقی در مواردی طبعاً توأم با خشونتها، جهادها، مبارزه ها و کشتنهایست و انسانهایی را که خار راه انسانیت هستند باید از بین برد .

نیکی به کافر

در قرآن کریم می بینیم که به محبت و به احسان و نیکی نسبت به همه مردم حتی نسبت به کفار توصیه شده است، اما در حدودی که این محبت کردن و این نیکی کردن اثر نیک ببخشد. آنجا که نیکی کردن اثر نیک نبخشد، آن نیکی نیست بلکه بدی است به صورت نیکی.

مثلاً در آیه مبارکه ای که در سوره ممتحنه است می فرماید:

لَا يَنْهِيكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسُوا إِلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ يَحِبُّ الْمَقْسُطِينَ. إِنَّمَا يَنْهِيكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ...

یعنی خدا شما را نهی نمی کند (اول می گوید نهی نمی کند، بعد امر هم می کند) که نسبت به کافرانی که به خاطر دین با شما جنگیده اند، با شما در حال نبرد آنهم به خاطر دین نیستند، آنها که شما را از خانه هایتان بیرون نکرده اند - که در آن وقت مصداقش قریش بودند که هم به خاطر دین با مسلمین می جنگیدند و هم مسلمین را از خانه-هایشان خارج کردند - آری، خدا شما را نهی نمی کند که نسبت به این کافران نیکی کنید. یعنی اگر ما می گوئیم به کافران نیکی نکنید، آنها را می گوئیم. نیکی کردن به آنها عین بدی کردن به خود شماست، تقویت بنیه دشمن است که طبعاً علیه شما به کار می رود.

بعد می فرماید: إِنْ اللَّهُ يَحِبُّ الْمَقْسُطِينَ خدا کسانی را که خوبی کنند و به قسط و عدالت رفتار نمایند، دوست می دارد؛ یعنی این کار را نکنید. إِنَّمَا يَنْهِيكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ [خدا شما را نهی می کند از نیکی کردن نسبت به کافرانی که به خاطر دین با شما جنگیده اند و شما را از خانه هایتان بیرون کرده اند].

رفتار عادلانه با کافر

بعلاوه راجع به عدل و به عدالت رفتار کردن و حق واقعی هر فردی را به او دادن، حتی نسبت به همین کافرانی که با شما می جنگند و شما را از خانه هایتان بیرون کردند، نیز می گوید از عدل خارج نشوید. آن، مسئله احسان بود. فرمود: به اینها احسان نکنید. اما مسئله عدل چگونه؟ اینکه می خواهیم حق آنها را به ایشان بدهیم. آیا می توانیم به آنها ظلم کنیم؟ می گوید: نه. در اوایل سوره مبارکه مائده است:

و لا یجرمنکم شأن قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی.

هرگز کینه و دشمنی یک قومی شما را وادار نکند که بر آنها ظلم و ستم کنید، یعنی آنچه را که مستحق آن نیستند به آنها برسانید؛ با آنها هم به عدالت رفتار کنید که عدالت به تقوا نزدیکتر است.

در آیات دیگر قرآن نیز هست که با کافر جنگیدن هم یک حدی دارد؛ یعنی جایی می-رسد که اگر بیش از آن جلو بروند، به تعبیر خود قرآن اعتداء و تجاوز از حد است، که در آیه دیگر می فرماید:

و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لاتعتدوا ان الله لایحب المعتدین.

در راه خدا با مردمی که با شما می جنگند بجنگید، ولی از حد تجاوز نکنید. مثلاً آن وقت که دشمن اسلحه اش را زمین می گذارد و می گوید تسلیم، آنگاه که دیگر تسلیم شد و شمشیرش به روی شما کشیده نیست دیگر او را نکشید. یا مثلاً متعرض بچه هایشان نشوید، متعرض زنهایشان نشوید، متعرض پیرمردهایشان نشوید؛ متعرض آبادی شان، درخت و چشمه هایشان نشوید (همان دستورهایی که پیغمبر اکرم غالباً وقتی که مسلمین به جنگ می رفتند، به صورت متحدالمال به آنها می فرمود:

بنابراین وقتی که پای عدالت و نقطه مقابل آن، ظلم در میان باشد می گوید در مورد کافران هم از حد تجاوز نکنید، به آنها ظلم نکنید، با آنها هم به عدالت رفتار کنید.

پس عدالت به هر حال باید رعایت بشود. احسان به کافر را در جایی اجازه می دهد که اثر خوب داشته باشد، اما آنجا که اثر بد می بخشد (یا برای خود او و یا برای مسلمین) مسلم اجازه نمی دهد. مثلاً می گویند اسلحه به کافر نفروشید. ولی ذکر می کنند که این در صورتی است که شما بدانید یا احتمال بدهید که اگر این اسلحه را به او بفروشید، او را تقویت کرده اید و با همین اسلحه فردا به جنگ شما می آید و شما را از بین می-برد. پس این درواقع تقویت غیرمستقیم دشمن علیه خودتان است؛ این کار را نکنید، و الا فروختن چیزی به کافران که هیچ اثر نامطلوبی از آن پیدا نمی شود مانعی ندارد.

امام صادق و مرد کافر

حضرت صادق در راه سفر کسی را که در کنار جاده و در زیر سایه یا کنار درختی دیدند که خودش را به یک وضعی انداخته که معلوم است که ناراحت است و حالش حال عادی نیست. به کسی که همراهشان بود فرمودند: برویم این طرف، گویا این مرد گرفتاری دارد. هیچ صدایش هم در نمی آمد که از کسی استمداد کند. رفتند و مردی را دیدند که از لباسش شناخته می شد که مسلمان نیست و غیرمسلمان است. طیلسانی داشت و ... (لباسهای مخصوصی می پوشیدند که از آن لباس شناخته می شدند). معلوم شد که بیچاره در این بیابان، تنها و تشنه و گرسنه گرفتار شده. حضرت فوراً دستور دادند [که به او آب و غذا بدهند] و خلاصه نجاتش دادند. آن شخصی که همراه حضرت بود گفت: آخر این کافر است، مگر ما به کافر هم می توانیم محبت کنیم؟! فرمودند: بله، صرف محبت که فقط خیری به این آدم می رسد، این که دیگر به جایی ضرر نمی زند. آیا اگر به این محبت کنید، به مسلمین دشمنی کرده اید؟ نه. در این گونه موارد باید هم محبت کرد.

نیکی در مقابل بدی

دو آیه به یادم هست. در یک آیه محبت‌هایی را که اثر نیک دارد توصیه می‌کند، می‌فرماید: ولا تستوی الحسنه ولا السيئه نیکی و بدی - قرینه نشان می‌دهد که یعنی نیکی کردن به مردم و بدی کردن به مردم - هرگز مانند یکدیگر نیست، یعنی اثر نیکی با اثر بدی یکی نیست. ادفع بالتی هی احسن آن که به تو بدی می‌کند، تو به نیکوترین وجهی به او نیکی کن. او به تو بدی کرده، تو به او نیکی کن. فاذا الذی بینک و بینہ عداوة كأنه ولی حمیم همان کسی که با تو دشمنی دارد، او که بدی می‌کند تو اگر بخشایش و عفو داشته باشی و بلکه متقابلاً به او نیکی کنی، خواهی دید که دشمنی او تبدیل به دوستی شد.

سعدی می‌گوید (مضمون همین آیه است):

بخش ای پسر کادمیزاده صید به احسان توان کرد و وحشی به قید

البته بدیهی است که دستورهای اخلاقی کلیت ندارد. موردش مشخص است. در جایی می‌گویند نیکی کن که با نیکی بتوانی قلب طرف را تغییر دهی، عوض کنی و خوب نمایی. پس اگر در جایی ما بخواهیم محبت کنیم، محبتی که طرف را خوشایند هم باشد و بدانیم که اثر این محبت این است که یک دشمنی را از میان می‌برد، می‌گوید محبت کن. مخاطب، پیغمبر است. دشمن پیغمبر، دشمن دین هم هست.

مسئله «مؤلفه قلوبهم» در اسلام چیست؟ یکی از مصارف زکات، مؤلفه قلوبهم است. مؤلفه قلوبهم یعنی کافرهای ظاهر مسلمان ضعیف الایمانی که اینها را با محبت کردن و حتی با احسان مالی باید نگاه داشت. این یک آیه بود، که به این مضموم ما خیلی داریم؛ در کلمات امیرالمؤمنین و در جاهای دیگر زیاد داریم.

صبر در مقابل بدی های مشرکان

آیه دیگر این است:

و لتسمعن من الذین اوتوا الكتاب من قبلکم و من الذین اشرکوا اذی کثیرا و ان تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم الامور.

اینجا صحبت صبر و تقواست نه صحبت احسان. ولی اجمالاً نشان می‌دهد: شما از مشرکان، از اهل کتاب آزار زیادی خواهید دید، ولی ای مسلمین! شتاب نکنید، تحمل و صبر داشته باشید، تقوا داشته باشید، فوراً در مقابل بدیهای مشرکان و اهل کتاب عکس العمل بد نشان ندهید. اینجا جلوگیری از عکس العمل بد است، و این یک کار غیرمنطقی و غیرمحتاطانه تلقی شده. و انی تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم الامور اگر خویشتندار و بردبار باشید و تقوا داشته باشید، خود جلوگیری و خوددار و بر خود مسلط باشید - تعبیر قرآن در این جور جاها این است - من عزم الامور، یعنی از آن کارهایی است که از روی عقل و منطق و عزم و تصمیم انجام داده‌اید نه کارهایی که از روی خواهش و میل و احساسات و هیجانهای بی منطق انجام می‌شود.

تقویت حس حقیقت جویی

مسئله دیگر در باب تربیت مسئله تقویت حس حقیقت جویی است. می گویند که در هر انسانی کم و بیش این غریزه وجود دارد که کاوشگر و حقیقت جوست و به همین دلیل انسان دنبال علم می رود. این جزء احساس ها و غرایزی است که در انسان ها باید تقویت بشود.

در این مورد جای این که بخواهیم بحث زیادی بکنیم نیست، چون هرکس می داند که در اسلام دعوت به علم زیاد شده و تحصیل علم فوق العاده تشویق گردیده است و خود تاریخ اسلام حکایت می کند - و اشخاص بی غرض، همه تأیید کرده اند - که پیدای تمدن عظیم اسلامی که از همان قرن اول پایه گذاری و آغاز شد - بلکه از زمان پیغمبر اکرم خواندن و نوشتن و با سواد شدن و تعلیم دادن و زبانهای مختلف یاد گرفتن شروع شد و از علوم دینی آغاز گردید و بعد به علوم طبیعی و علوم فلسفی، طب و غیره رسید - ریشه اش تشویق فوق العاده ای بود که اسلام به تحصیل علم کرد و این برای مسلمین یک امر مقدس بود .

تعصب، سد راه علم

آنچه که مانع این مطلب است مسئله تعصب است، انواع تعصب ها که جلو علم را می-گیرد و می دانیم که در اسلام با تعصب و عصبیت، شدید مبارزه شده. در نهج البلاغه خطبه ای است به نام خطبه «قاصعه» که بزرگترین خطبه های امیرالمؤمنین است. اصلاً محور این خطبه تعصب و تکبر است، چون عرب تعصب زیادی دارد. امیرالمؤمنین با اعراب راجع به این خصلت تعصبشان شدید مبارزه می کند و بدیهای تعصب را ذکر می نماید که تعصب چنین و چنان است، و در آخر می گوید: اگر بناست انسان نسبت به چیزی تعصب داشته باشد. فلیکن تعصبکم لمکارم الخصال تعصبتان در مورد خوبیها و فضیلتها باشد؛ نسبت به فضیلتها تعصب داشته باشید، نه نسبت به این امور که مثلاً من چرا بروم پیش فلان کس درس بخوانم، در صورتی که او پسر فلان شخص است و من پسر فلان کس و بابای او مثلاً نوکر خانه بابای من بود؛ این جور تعصب های احمقانه که در میان اعراب زیاد وجود داشته است. به قول مولوی تعصب، سختگیری است و سختگیری از خامی است:

ما بر او چون میوه های نیم خام

این جهان همچون درخت است ای کرام

تا آنجا که می گوید:

تا جنینی کاز خون آشامی است

سختگیری و تعصب خامی است

عوامل تربیت

حال بعد از این که شناختیم که انسان از نظر اسلام باید چگونه باشد؛ از نظر عقل باید چگونه باشد، از نظر اراده باید چگونه باشد، از نظر حس عبادت باید چگونه باشد، از نظر پرورش و سلامت بدن باید چگونه باشد، از نظر محبت باید چگونه باشد، چگونگی را که شناختیم روی عوامل بحث کنیم. چه عواملی این چگونگی ها را به شکل خوبی در انسان تأمین می کند و چه عواملی ضد این چگونگی هاست؟ ما بیشتر، توجهمان به عوامل خاصی است که در خود اسلام روی آنها تکیه شده. قبلاً عرض کردیم که اصلاً خود عبادت از نظر اسلام یک عامل تربیتی است . از نظر اسلام عبادت، خودش یک پرورشگاه است .

مسئله دیگری که باید عرض کنم مسئله ای است که در تعلیم و تربیت های دینی و مذهبی وجود دارد و در تعلیم و تربیت های غیرمذهبی وجود ندارد و نمی تواند هم وجود داشته باشد مطلبی را علمای اخلاق می گویند و عرفا فوق العاده روی آن تکیه دارند و در متون اسلامی توجه زیادی بدان شده است، و آن چیزی است به نام «مراقبه و محاسبه». در آموزش و پرورش های غیرمذهبی این گونه مفاهیم پیدا نمی شود، مراقبه و محاسبه اصلا مفهوم ندارد و طرح نمی شود، ولی در تعلیم و تربیت دینی چون اساس، مسئله خدا و پرستش حق است، قطعاً این مسائل مطرح است. در قرآن کریم آیه ای داریم که من این آیه را شاید مکرر طرح کرده باشم (چون آن دوره ای که ما قم بودیم، عالم بزرگی که اخلاق می گفت یک مدتی روی این آیه تکیه کرده بود، و چون این آیه بیشتر به گوشمان خوره و بیشتر روی آن فکر کرده ایم، گویی یک جلوه دیگری در ذهن من دارد). از آیات آخر سوره مبارکه حشر است؛ قبل از آن آیات توحیدی، این آیه است:

يا ايها الذين امنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله ان الله خبير بما تعملون. و لا تكونوا كالذين نسوا الله فانسيهم انفسهم اولئك هم الفاسقون.

ای اهل ایمان! تقوای الهی داشته باشید و لتنظر نفس ما قدمت لغد (منظورم در مراقبه و محاسبه، این کلمه است) و همانا قطعاً و شدیداً هرکس دقت کند در آنچه که برای فردا پیش می فرستد؛ یعنی تمام اعمال انسان در منطق قرآن «پیش فرست» است. در این زمینه یک آیه و دو آیه هم نیست: و ما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عندالله . سعدی هم این شعر را از همین جا گرفته:

برگ عیشی به گور خویش فرست کس نیارد ز پس، تو پیش فرست

تعبیر «پیش فرستادن» از خود قرآن است. تمام اعمال انسان پیش فرستاده است؛ یعنی جایی که انسان در آینده خواهد رفت، قبل از اینکه خودش برود یک کالاهایی به آنجا می فرستد و بعد خودش ملحق می شود. ای انسانها در این پیش فرستاده های خودتان کمال دقت و مراقبت را داشته باشید و نظر کنید. وقتی شما می خواهید چیزی را به جایی بفرستید اول واریسی می کنید، دقت می کنید و بعد می فرستید.

بار دیگر کلمه واتقوا الله تکرار می شود، و آنگاه می فرماید: ان الله خبير بما تعملون. اول می گوید شما خودتان دقت کنید [بعد می گوید: خدا به آنچه عمل می کنید آگاه است]. کأنه می خواهد بگوید اگر شما دقت نکنید، یک چشم بسیار دقیقی به هر حال هست، او که می بیند. یک وقت انسان یک چیزی را قبل از خودش می فرستد ، بعد می گوید: خوب حالا هرچه شد شد کی می آید نگاه کند؟! می گوید: نه، مسئله این نیست، خدا به تمام آنچه شما عمل می کنید آگاه و خبير است.

برخی افراد که چند روز قبل از فوت مرحوم آقای بروجردی (رضوان الله علیه) خدمت ایشان بودند گفتند: خیلی ایشان را ناراحت دیدیم و ایشان گفتند که خلاصه عمر ما گذشت و ما رفتیم و نتوانستیم خیری برای خومان پیش بفرستیم، عملی انجام بدهیم. یکی از کسانی که آنجا نشسته بود، طبق عادت که همیشه در مقابل صاحبان قدرت شروع می کنند به تملق و چاپلوسی، خیال کرد که اینجا هم جای تملق و چاپلوسی است، گفت: آقا، شما دیگر چرا؟!

ما بدبختها باید این حرفها را بزنیم، شما الحمدلله این همه آثار خیر از خودتان باقی گذاشتید، این همه شاگرد تربیت کردید، این همه آثار کتبی از خودتان به یادگار گذاشتید، مسجد به این عظمت ساختید، مدرسه ها ساختید. وقتی این را گفت، ایشان یک جمله فرمود که حدیث است: خلص العمل فان الناقد بصیر بصیر. چه می گویی؟! عمل را باید خالص انجام داد. نقاد آگاه آگاهی آنجا هست. تو خیال کرده ای اینها که در منطق مردم به این شکل هست، حتما در پیشگاه الهی هم همین جور است؟!

ان الله خبير بما تعملون. اینجاست که علمای اخلاق اسلامی با الهام از این آیه مسئله ای را مطرح می کنند که می گویند ام المسائل اخلاق است، مادر همه مسائل اخلاقی است و آن «مراقبه» است. مراقبه یعنی با خود معامله یک شریکی را بکن که به او اطمینان نداری و همیشه باید مواظبش باشی، مثل یک بازرسی که در اداره است؛ یعنی خودت را به منزله یک اداره تلقی کن و خودت را به منزله بازرسی این اداره [تلقی نما] که تمام جزئیات را باید بازرسی و مراقبت کنی.

مراقبه چیزی است که همیشه باید همراه انسان باشد، یعنی همیشه انسان باید حالش حال مراقبه باشد. گفتیم یک دستور دیگری هست که نام آن را «محاسبه» می گذارند. این هم در خود متن اسلام آمده است. در نهج البلاغه است (ببینید این جمله ها روح و معنا دارد! یعنی چقدر حکایت می کند از اینکه این روحهایی که این جمله ها را گفته اند اصلا خودشان مال این دنیاها بوده اند). می فرماید: حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا وزنوها قبل ان توزنوا پیش از آنکه از شما حساب بکشند – که در قیامت خواهند کشید – خودتان همین جا از خودتان حساب بکشید، و خودتان را اینجا وزن کنید و بکشید پیش از اینکه آنجا شما را بکشند. آنجا شما را به ترازو خواهند گذاشت و خواهند کشید. اینجا خودتان، خودتان را بکشید ببینید سنگینید یا سبک. اگر سبک هستید یعنی هیچ چیز نیستید، و اگر سنگین هستید یعنی پر هستید. نگوئید انسان ممکن است پر باشد از گناه. مطابق قرآن ترازویی که در قیامت هست ترازویی است که فقط سبک سنگینی خوب را می سنجد؛ اگر خوب در آن هست سنگین است، اگر نه سبک است. من خفت موازینہ ، و من ثقلت موازینہ . کسی که میزانهایش سبک است امه هاویة [جایگاهش جهنم است]. کسی که میزانهایش سنگین است فهو فی عیشة راضیة [او در بهشت، زندگانی آسوده ای خواهد داشت].

خودتان را اینجا وزن کنید، ببینید سبکید یا سنگین. این جا حضرت به طور کلی دستور محاسبه می دهد، ولی در روایات ما تفسیر بیشتر این مطلب این است که فرموده اند:

لیس منا من لم يحاسب نفسه فی کل یوم.

هرکسی که هر شبانه روز یک بار به حساب خودش رسیدگی نکند، او از ما نیست.

چون اغلب شما پزشک هستید، به شما مثال ذکر می کنم. شما که کار پزشکی دارید، با اینکه کسی از شما حساب نمی کشد ولی آخر شب آن صندوقتان را یک حسابی می کنید که امروز چقدر درآمد داشتید، و اگر در کار بیمارهایتان دقیق باشید یک صورتی از بیمارهایتان دارید، یک حسابهایی دارید، حساب می کنید که امروز چقدر و چگونه کار کردم. همین جور بلبشو که هیچ حسابی در کار انسان نباشد نیست.

یکی از مفاخر دنیای اسلام در اخلاق این است که به الهام همین دستورها ما یک سلسله کتابها داریم در زمینه محاسبه النفس. سید بن طاوس محاسبه النفس نوشته، کفعمی محاسبه النفس نوشته، و در اغلب کتب اخلاقی اسلامی - و شاید در همه کتب اخلاقی که خواسته اند استیفا کنند - این مسئله مراقبه النفس و محاسبه النفس را مطرح کرده‌اند.

مشارطه، معاتبه، معاقبه

از نظر اسلام اگر کسی بخواهد خودش را تربیت کند، اولین شرط مراقبه است، منتها می‌گویند قبل از مراقبه و محاسبه یک چیز هست و بعد از مراقبه و محاسبه نیز یک چیز. قبل از مراقبه «مشارطه» است؛ یعنی اول انسان باید با خودش قرارداد امضا کند، که اینها را اغلب روی کاغذ می‌آورند. روی کاغذ با خودش شرط می‌کنند و پیمان می‌بندند که این گونه باشم؛ چون اگر مشارطه نشود و اول انسان با خودش قرارداد نبندد، موارد را مشخص نکند و برای خودش برنامه قرار ندهد، نمی‌داند چگونه از خودش مراقبه کند.

مثلا اول با خودش یک قرارداد می‌بندد که خوراک من این جور باشد، خواب من این جور باشد، سخن من این جور باشد، کاری که باید برای زندگی خودم بکنم این جور باشد، کاری که باید برای خلق خدا بکنم این جور باشد، وقت من این جور باید تقسیم بشود. اینها را در ذهن خودش مشخص می‌کند یا روی کاغذ می‌آورد و امضا می‌کند، و با خودش پیمان می‌بندد که بر طبق این برنامه عمل کند و بعد همیشه از خودش مراقبت می‌کند که همین طوری که پیمان بسته رفتار کند.

همچنین در هر شبانه روز یک دفعه از خودش حساب می‌کشد که آیا مطابق آنچه که پیمان بستم عمل کردم؟ آیا از خود مراقبت کردم یا نکردم؟ اگر عمل کرده بود بعدش شکر و سپاس الهی و سجده شکر است، و اگر عمل نکرده بود مسئله «معاتبه» (در کار می‌آید (یعنی خود را ملامت کردن) اگر کم تخلف کرده باشد، و «معاقبه» در کار می‌آید، (خود را عقوبت کردن) اگر زیاد تخلف کرده باشد، که آن عقوبت کردن ها با روزه ها و با کارهای خیلی سخت بر خود تحمیل کردن و مجازات کردن خود است.

اینها از اصول مسلم اخلاق و تربیت اسلامی است.